

شهید سهراب دشتی زاده



نام پدر	محمد
تاریخ تولد	۱۳۴۴/۰۵/۲۹
محل تولد	بوشهر - بوشهر
تاریخ شهادت	۱۳۶۱/۰۵/۰۷
محل شهادت	کوشک
مسئولیت	آرپی جی زن
نوع عضویت	بسیج
شغل	دانش آموز
تحصیلات	دوره دبیرستان
مدفن	بوشهر

زندگینامه

زندگینامه شهید

سهراب در ۲۹ شهریور ماه ۱۳۴۴ در خانواده ای متوسط و مذهبی در جزیره خارگ چشم به جهان گشود. پدر بزرگوارش محمد و مادر گرامی اش پریرزاد حسینی فرد نام داشت. او در خانواده ای مذهبی و دوستدار اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام پرورش یافت و جانش با اعتقاد راسخ به اسلام و قرآن عجین گشت. سهراب سومین فرزند خانواده بود. دوره ابتدایی و راهنمایی را در شهر خارگ با موفقیت به پایان رساند. وی کودکی فعال و پرجنب و جوش و در عین حال، منظم و با انضباط بود. به ورزش و مطالعه علاقمند بود و در اوقات فراغت، به مطالعه یا ورزش می پرداخت.

سهراب پس از دوره راهنمایی در رشته علوم انسانی در دبیرستان شریعتی خارگ به تحصیل ادامه داد. او در کنار تحصیل، با علاقه وافری که به مسایل دینی داشت. به مطالعه کتب دینی روی آورد و از اوایل نوجوانی، در هیئتها و محافل مذهبی - حضوری فعال داشت. سعی می کرد نمازهایش را به جماعت و در مسجد بخواند. او عضو فعال کتابخانه مسجد امیر المؤمنین بود.

او به همه اهل خانواده عشق می ورزید و آنها را دوست می داشت. بین همه دوستان و آشنایان از احترام زیادی برخوردار بود. از نکات قابل توجه ارتباط صمیمی و محبت آمیز سهراب با مادرش بود. او همدم و مونس مادر بود. هرگاه مادر مشکلی داشت با او درد دل می کرد. او با وجود اینکه نوجوانی بیش نبود ولی از نظر معرفت و تفکر و محبت و درک متقابل خیلی ممتاز و برجسته بود. این بود که هنوز مادر در فراقش می سوزد و می گدازد از وقتی انقلاب اسلامی پیروز شد امام و راه امام را شناخت. به امام عشق می ورزید و راه فلاح و رستگاری را در تبعیت از ایشان می دانست. زمانی که بسیج مردمی در جزیره خارگ شکل گرفت بلافاصله به عضویت آن درآمد. با علاقه زاید الوصفی در آن نهاد انقلابی شبانه روز خدمت می نمود. شب ها به نگهبانی و گشت زنی مشغول بود. هرگاه جایی از مراکز و مناطق خارگ بمباران هوایی می شد بلافاصله به کمک نیروهای مردمی در مهار آتش و کمک به مصدومین می شتافت.

دوستان او همه اهل جبهه و جنگ بودند وقتی از جبهه بر می گشتند سهراب از آنها می خواست تا از حال و هوای جبهه برایش صحبت کنند. او مرغ باغ ملکوت بود و از عالم خاکیان نبود. ایشان بعد از شهادت دوستش «احمد رضانیا» بیش از پیش عاشق جبهه و شهادت شد. او دیگر نمی توانست خود را راضی به ماندن نماید زیرا دلش به سوی جبهه ها پر کشیده بود.

سهراب در سن ۱۷ سالگی خیلی دوست داشت به جبهه برود. می خواست رضایت خانواده را برای رفتن جلب کند پدر راضی نمی شد. می گفت تو کوچک هستی و باید درست را ادامه دهی. با وجود این صحبت پدر، یدالله باز هم دلش رضایت نمی داد. این بود به فکر چاره افتاد. او انجام آرزویش را از خدا طلب نمود. به مسجد رفت و دعا کرد که پدر راضی شود و همین طور هم شد. آقای اکبر دشتی زاده برادر شهید سهراب دشتی زاده نقل می کند «قبل از اعزام برادرم به جبهه، مادرم خواب می بیند که در منزل شهید احمد رضانیا هستند و کسی می آید و دستمال سفیدی به او می دهد و به او می گویند، این هم سهمیه شماست. مادرم این خواب را برای برادرم سهراب بازگو می کند و برادرم در جواب او فقط لبخند می زند» و پس از ۲۰ سال همه پیکرش را که از آن استخوانی بیش نمانده بود. در پارچه ای سفید تحویل می گیرد.

به جبهه می رود تا دین خود را به امام و انقلاب ادا نماید. سرانجام سهراب با شجاعت و غیرت مثال زدنی خود همچون سایر جوانان غیور این مرز و بوم، در تاریخ ۱۳/۲/۶۱ عازم میدان نبرد گردید. و در تیپ علی بن ابیطالب بعنوان آرپی جی زن مشغول خدمت گردید. در این راه خالصانه رشادتهای فراوانی از خود نشان داد.

سهراب در عملیات غرور آفرین رمضان در دوم مردادماه ۱۳۶۱ در منطقه کوشک نشان در بی نشانی یافت. شهید در طول ۱۹ سال مفقود الاثر بود. تا اینکه در جریان عملیات تحقیق و تفحص پیکرهای مطهر شهدا، پلاکی که همدم و مونس او در همه حال بود و یادگار عشق او به اهل بیت عصمت و طهارت(ج) و حضرت فاطمه زهرا(س) بود

استخوان های او را به ما بازشناساند.

و سرانجام در تاریخ ۳۰/۵/۱۳۸۰ پیکر گل نشانش به وطن بازگشت و در گلزار شهدای شهر بوشهر در کنار سایر شهیدان و به معراج رفتگان به خاک سپرده شد.

وصیت نامه

من از تفاهم پرواز با تو دانستم (وصیت نامه شهید)
انا لله و انا اليه راجعون — ما از اویم و بازگشت ما به سوی اوست پدر و مادرم و دوستانم، اگر می خواهید که روح من شاد باشد به جای گریه کردن ذکر الله اکبر و لا اله الا الله بگویید. نگذارید که دشمن از گریه کردن شما شاد گردد.

به جای اشک ریختن برای من برای امام حسین و غریبی او و اهل بیتش اشک بریزید.

همیشه گوش به فرمان امام باشید و نگذارید که دشمنان داخلی و خارجی پیروز شوند و به خواسته هایشان برسند. زیرا آنها با اسلام مخالفند و اسلام با ستم گری ها و کارهای آنها مخالفت دارد.

اگر خدای ناخواسته دشمنان بر شما چیره شوند، اسلام که هدف و راه ما بود از بین خواهد رفت.

ن افتخار می کنم که سرباز امام زمان باشم. اگر امروز ما خون ندهیم و درخت اسلام را با خون خود آبیاری نکنیم پس چه کسی باید این کار را بکند؟

ای دوستانی که وصیت نامه مرا می خوانید از شما درخواست می کنم که مواظب اسلام باشید. نگذارید که دشمنان اسلام به هدف خود که نابود کردن اسلام است برسند.

شما باید فکر کنید که چرا ما عزیزترین چیزمان را که جان مان است داده ایم. مگر ما از جانمان سیر بودیم! نه خیلی هم جان خود را دوست داشتیم. و مانند تمام جوانان آروزهایی داشتیم ولی وقتی مسئله دفاع از اسلام پیش می آید. جان و خون را هم باید داد. زیرا اسلام خیلی مهم تر است. کسانی همچون ابوذر — حضرت علی (ع) و سید الشهداء بخاطر اسلام خون دادند و نگذاشتند اسلام از دست برود ما هم باید راه آنها را ادامه بدهیم.

برای من گریه نکنید زیرا من به خواسته خود که شهادت است رسیده ام.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران